**سازوكارهاى آزادى سياسى در انديشه آيه الله بهشتى**

**شريف لك زايى(\*)**

درآمد

پيروزى انقلاب اسلامى در ايران نويد بخش نسيم آزادى بود. شعار استقلال, آزادى, جمهورى اسلامى, از جمله شعارهاى اصلى و اساسى مبارزات مردم به شمار مى رفت و تشكيل نظام جمهورى اسلامى ايران نيز تبلور خواست و حركت توده هاى محرومى بود كه سال ها سلطه استبداد و استعمار را چشيده بودند.  
آيه الله بهشتى با درك آنچه كه مردم براى آن قيام كرده بودند, بزرگ ترين و چشم گيرترين مولفه انقلاب اسلامى ايران را دست يابى به آزادىهاى اجتماعى در جامعه مى داند:  
اين انقلاب قبل از اسلامى بودن و مكتبى بودن, ويژگى ديگرى داشته است كه بيش از همه در دنيا مورد توجه واقع شده و آن اين است: انقلابى است كه با پيروزىاش, آزادى هاى اجتماعى را در جامعه به حدى توانسته تإمين و تحميل بكند كه رژيم هايى كه سال ها از زمان استقرارشان مى گذرد, هنوز نتوانسته اند به ملت هايشان چنين آزاديى بدهند. بزرگ ترين ويژگى چشمگير جهانى اين انقلاب, آزادى است.(1)  
طرد استبداد و استعمار و نيل به آزادى, رسيدن به اصالتى است كه اسلام براى انسان قائل است; اسلام دينى است كه بايد با آزادى تمام آن را پذيرفت و آموزه هاى دينى هم بر اين ادعا صحه مى گذارند.  
آزادى, گوهر آدمى است و بدون آزادى و اختيار نمى توان انسان را مكلف ساخت. ارزش بنيادين آزادى وقتى احساس مى شود كه انسان توان فرمان بردارى و نافرمانى را توإمان داشته باشد:  
يكى از بزرگ ترين امتيازهاى انسان اين است كه مى تواند معصيت كند. آدم تواناست در برابر خداوندگارش نافرمانى كند. بله, اين بزرگ ترين امتياز انسان است كه مى تواند نافرمان باشد, تا فرمان بردارى اش ارزشى ديگر پيدا كند. فرمان بردارى اجبارى, يعنى اگر كسى را مجبور كردند كه از راه خاصى برود, چندان ارزشى ندارد. آن چيزى كه ارزش دارد, فرمان برى همراه با انتخاب است.(2)  
اهميت آزادى در حيات انسان تا بدان جاست كه دكتر بهشتى آن را معيار تعريف و شناخت انسان تلقى مى كند:  
بهترين تعريف براى انسان, اين است: انسان جاندارى است آگاه و انتخاب گر. حال با انتخاب خود چه مى كند؟ او با اين انتخاب, آينده و سرنوشت خود را مى سازد. سرنوشت انسان با انتخاب آگاهانه او ساخته مى شود.(3)   
گوهر آدمى به انتخاب آگاهانه و آزادانه بستگى دارد. اطاعت كوركورانه و فرمان بردارى از روى اجبار, هيچ ارزشى ندارد. آزادى از آن رو ارزشمند و قابل دفاع است كه انسان به اين وسيله مى تواند خود, محيط و جامعه خود را بسازد و از اين روست كه در دين اسلام هيچ چيز به انسان تحميل نمى شود حتى دين: ((لا اكراه فى الدين قد تبين الرشد من الغى)),(4) آنچه در اسلام ارزشمند, است همين انتخاب آگاهانه و آزادانه است:  
انسان اسلام, انسانى است آزاد و اين آزادى را رايگان به او نداده اند. اين آزادى را به او دادند و به او گفتند: اى انسان! آينده و سرنوشتت را خود بساز. هر خوشبختى و سعادتى كه به دست انسان ها بيايد, محصول كار آگاهانه خود آنهاست. هر رنج و تيره بختى انسان ها نيز محصول كار آگاهانه و انتخاب غلط آنها است: ((لها ما كسبت و عليها مااكتسبت)).(5)و(6)  
دكتر بهشتى معتقد است:  
نفى آزادى, مساوى با مسخ شخصيت و انسانيت انسان است, زيرا وقتى آزادى نباشد, انتخاب معنا ندارد و وقتى انتخاب معنا نداشت, ديگر انسان نمى تواند خالق شخصيت و معمار سرنوشت خويش باشد.(7)  
بنابراين در انديشه بهشتى با انسانى سروكار داريم كه آزادى, ذاتى و فطرى او بوده و سلب آزادى در واقع مسخ انسانيت و شخصيت اوست. چنين انسانى با آزادى, سرنوشت و راه و رسم خويش را مى يابد و در پى آن حركت مى كند تا به مطلوب و مقصود خويش نايل آيد. اگر آزادى از آدمى دريغ شود, چگونه مى توان انتظار داشت كه به پيامبران ايمان بياورد, در پى آنان روان شود و به هدايت برسد؟ اين كه پيامبران, مردم را به ايمان و توحيد پاك و خالص فراخوانده اند, خود نشان دهنده اين است كه اولا, معتقد بوده اند انسان فطرتا آزاد است و آزاد به دنيا مى آيد; ثانيا, دعوت به توحيد و ايمان را بايد آزادانه و آگاهانه و عاقلانه برگزينند و هيچ اجبارى در آن راه ندارد. دعوت پيامبران, سراسر آزادى خواهانه و آزادى طلبانه بوده و هيچ پيامبرى به اجبار, فرد و گروهى را به طرف دين سوق نداده است. انسان مختار و آزاد در اسلام, خود بايد راه و رسم خويش را برگزيند. چنين انسانى در امر حكومت, كه با جان, مال, دين, ايمان, ناموس و آبروى وى در ارتباط است, بى تفاوت نيست و بايد در اين امر پيشتاز و محرك باشد; بدين ترتيب اين پرسش بنيادين مطرح مى شود كه انسان در حكومت تا چه اندازه تإثيرگذار است و در حكومت دينى چه مقدار آزادىهاى وى محترم شمرده مى شود؟ به عبارتى, حق و حقوق وى تا كجاست و رابطه حاكم با مردم چگونه است؟  
به هر روى با توجه به عامل مهم انسان, يعنى آزادى و حق انتخاب, در ابتدا بايد ديد كه آزادى در نگاه بهشتى چه معنا و مفهومى مى يابد; پس از آن به اين بحث پرداخت كه سازوكارهاى آزادى سياسى در آرا و انديشه هاى ايشان چيست.  
  
معناى آزادى  
در نزد انديشمندان برداشت واحدى از آزادى وجود ندارد. بهشتى با اين اعتقاد كه متفكران در طول تاريخ, آزادى را به گونه هاى مختلفى تعريف كرده اند, اين عامل را ناشى از آن مى داند كه ((اين مفهوم نيز همچون مفاهيم عميق و پربار ديگر, متإثر از زمان و پيشرفت زمان است و در هر زمان, متناسب با شرايط اجتماعى و فرهنگى و نيازها و حساسيت هاى موجود در جامعه و فرهنگ حاكم بر زمان, معناى خاصى دارد)). (8)  
در هر حال, ((شرايط اجتماعى و ضرورت هاى زمانى و افكار و اعتقادات حاكم بر جامعه))(9) از جمله عناصر اختلاف برداشت از آزادى است. با توجه به اين گوناگونى برداشت از آزادى, بايد نخست به اين بحث پرداخت كه معناى آن چيست, چرا كه اساسا نقطه اشتراكى در بحث از ((چيستى آزادى)) وجود ندارد تا در پى آن, به تحليل و بررسى اين نقطه مشترك پرداخت, برخلاف مفاهيمى مانند, نور, انسان و سلول كه مفاهيمى شناخته شده اند و بر سر معناى آنها اختلاف نظر نيست:  
وقتى مى گوييم آزادى چيست؟ قبلا معلوم نكرده ايم كه آزادى را به چه معنا مى گيريم تا بعد به بررسى و تحليلش بپردازيم; بنابراين قبل از هرگونه بحثى, بايد ديد آزادى را به چه معنا و يا معانى اى مى گيريم و سپس به بررسى اش بپردازيم.(10)  
آزادى در انديشه دكتر بهشتى, يعنى ((تسلط انسان بر ساختن خويش و ساختن محيط خويش. امتياز انسان بر همه موجودات ديگر عالم طبيعت اين است كه مى تواند بر طبيعت مسلط باشد و شرايط طبيعى را بر وفق خواسته و نياز خود دگرگون كند يا در برابر هجوم عوامل نامساعد طبيعى, سد و مانع به وجود آورد)).(11)  
در اين معنا, آزادى ربطى وثيق با خلاقيت مى يابد, چرا كه ((خلاقيت فنى و صنعتى و چاره انديشى هاى پيشرفته انسان در رويارويى با شرايط طبيعى, ميدان گسترده اى براى آزادى به وجود آورده است. او در يك محيط گرمسير مى تواند هواى سرد مطبوع بسازد و از آن بهره ور شود و در پاى كولر آبى يا گازى بنشيند و به طبيعت گرم منطقه خويش بگويد, من زير سلطه سوزان تو نيستم و آزادم. در پرتو خلاقيت, انسان درجه بالايى از آزادى خويش را تإمين كرده است)).(12)  
در پرتو چنين سلطه اى است كه انسان مى تواند حاكم بر خود, محيط طبيعى, جامعه و نظام سياسى شود و بر همه, تإثير اساسى بگذارد: ((انسان موجودى است آزاد, خودساز و محيط ساز; آزاد از جبر طبيعت و آزاد از جبر جامعه و تاريخ)).(13) دكتر بهشتى ضمن تعريف آزادى به تسلط انسان بر ساختن خويش و ساختن محيط خويش, در واقع دو معناى متمايز آزادى را يادآور مى شود كه البته وابستگى تام و تمامى با يكديگر دارند; اين دو معناى متمايز از آزادى عبارتند از:  
آزادى به معناى يك نياز عميق و اصيل درونى كه هر فردى به طور طبيعى خواهان آن است و از عدمش رنج مى برد, و ديگرى, آزادى به معناى يك واقعيت اجتماعى.(14)  
بهشتى دو معناى متفاوت آزادى يعنى معناى فردى و معناى اجتماعى را از هم تفكيك مى كند. معناى فردى آزادى ـ همان گونه كه بيان شد ـ خواستى است ذاتى و درونى و به شخص انسان مربوط مى شود و معناى اجتماعى آن, واقعيتى است اجتماعى كه به نوع روابط اجتماعى مربوط مى شود. در نگاه دكتر بهشتى, آزادى به معناى فردى آن, ((آزادى از قيد و بند)) است و ((انسان هنگامى[ اين] قيد و بند را احساس مى كند كه بدان آگاهى و نيز حساسيت داشته باشد)).(15) تا آگاهى و شناخت از پديده اى حادث نشود, نمى توان با آن برخورد منطقى و عاقلانه اى داشت. در صورتى كه قيد و بندها به خوبى شناسايى نشوند, انسان نمى تواند براى رهايى و آزادى از آنها اقدامى بكند; بنابراين نخستين عامل و مهم ترين عامل براى رسيدن به آزادى, آگاهى و شناخت است.   
وى در بخش ديگر, به معنايى از آزادى توجه مى كند كه مورد نظر متفكران غربى است:   
بشر امروز آزادى را بيشتر به معناى رهايى از قيد و بند و قدرت بر انجام آنچه مى خواهد, مى فهمد. از نظر او انسانى آزادتر است كه بهتر و بيشتر بتواند به خواسته هاى خود كه غالبا مادى و شخصى است, پاسخ گويد, و يك چنين تفسيرى از آزادى بدون شك درست نيست, زيرا در همان لحظه اى كه انسان خود را مقيد ساخت تا به تمامى خواسته هايش پاسخ گويد, خود را به بند كشيده است; بند اطاعت از خواسته ها و تمايلات.(16)  
بهشتى با طرد اين معنا, مى خواهد بگويد نبايد حتى در بند آزادى بود, بلكه بايد از بند آزادى نيز آزاد گشت:  
آزادى تنها به معناى آزادى از قيد و بند و قدرت بر انجام هر آنچه انسان مى خواهد نيست, بلكه به اين معنا هم هست كه انسان, خود را از قيد خود آزادى هم كه انسان را بيش از هر بند ديگرى به بند مى كشد, آزاد سازد. هيچ اسارتى خطرناك تر و در عين حال غير قابل لمس تر از اسارت در بند آزادى بودن نيست. انسان تنها زمانى به دنبال آزادى مى رود كه اسارت را لمس كرده باشد و شرط اول اين لمس كردن, آگاهى داشتن نسبت به آن است; لذا خطرناك ترين و يا وحشتناك ترين اسارت ها, اسارتى است كه كمتر قابل درك و لمس است.(17)  
به هر روى در اين نگاه, قدرت بر انجام آنچه انسان به آن تمايل دارد, تنها عامل آزادى شمرده نمى شود, چرا كه اين خود باعث دربند شدن بيش از پيش مى شود; بنابراين بايد به آگاهى رسيد و آن گاه به رفع موانع پرداخت تا بر خود, محيط طبيعى و نظام سياسى و حاكميت تسلط يافته و در آنها تإثير گذاشت.  
بهشتى درباره آزادى به مفهوم فردى معتقد است:  
[اين آزادى] تنها به معناى رهايى از بندهاى برونى نيست, به معناى آزادى از بندهاى درونى هم هست. قدرت مادى مى تواند بشر را از بندهاى برونى رهايى بخشد; اما اين قدرت نمى تواند آزادى را به ارمغان آورد, زيرا آزادى تنها وقتى معنا پيدا مى كند كه تمامى بندها, كه بخش مهمى از آنها بندهاى درونى است, از ميان برداشته شود و اين تنها وقتى صورت مى پذيرد كه انسان در كنار قدرت مادى, قدرت معنوى لازم را در جهت آزاد ساختن خويشتن از تمامى بندهاى درونى داشته باشد.(18)  
بنابر اين آزادى هم جلوه اى درونى مى يابد و هم جلوه اى برونى, آزادى درونى نجات از همه قيد و بندهاى هوا و هوس است و در واقع, آزادى از تمامى تعلقات درونى است, و آزادى بيرونى, رهايى از همه زنجيرها و موانعى است كه مستبدان بر سر راه انسان گذاشته اند و آدمى را اسير و مجبور خواسته هاى خود كرده اند.  
اما ضرورت و مشروعيت اجتماعى آزادى كه به نوع روابط اجتماعى مربوط مى شود ((ناشى از اين است كه اين مسإله يك خواست درونى جدى و اصيل است و انسان تنها موقعى مى تواند به اين نياز درونى اش پاسخ گويد كه در جامعه اى آزاد زندگى كند, يعنى در جامعه اى زندگى كند كه آزادى در آن به عنوان يك واقعيت اجتماعى وجود داشته باشد)).(19)  
آيه الله بهشتى ارج و تقدس دفاع از آزادى اجتماعى را نيز به اين دليل مى داند كه آزادى, از يك خواسته و نياز درونى ناشى مى شود و به همين دليل ((كسى كه از اين نوع آزادى دفاع مى كند, در حقيقت از انسان و شرافت انسانى دفاع مى كند)). در واقع دفاع از آزادى جامعه, دفاع از انسان و ((دفاع از كليه خواست ها و نيازهاى اصيل انسانى))(20) است. آزادى در جامعه اى وجود دارد كه به صورت يك واقعيت درآمده باشد ((يعنى از متن روابط اجتماعى حاكم بيرون آمده باشد. اگر آزادى از بطن جامعه سر بر نياورده و پايگاه اجتماعى نداشته باشد, چيزى جز آزادى كاذب نيست. آزادى به عنوان يك واقعيت اجتماعى, همچون ديگر واقعيت هاى اجتماعى, چيز انتزاعى و مجزايى نيست تا بتوان بدان دست يافت, بلكه از متن جامعه سر برمىآورد و بايد[ آن را] فعليت بخشيد و تحقق داد)).(21)  
در انديشه بهشتى, آزادى را نمى توان بر يك جامعه تحميل كرد و به اجبار آنان را به آزادى رساند, بلكه اين جامعه بايد به اندازه اى رشد يافته باشد كه خود بتواند آزادى خود را تإمين و تضمين كند;(22) بايد براى جامعه شرايطى فراهم كرد كه خود بتواند آزادى را تحقق بخشد و در چارچوب ظرفيت و تحمل خود به سمت آزادى رهنمون شود(23) تا آزادى در جامعه نهادينه شود.   
نيروهاى جديدى كه در راستاى آزادى جامعه تلاش مى كنند, رشد كرده و تبديل به نهاد شوند و نيروهاى قديمى كه ميراث دوران استبدادند, تضعيف و نابود شوند, تا زمانى بعد, شرايط مناسبى فرآهم شود كه آزادى به گونه اى فعليت يابد.  
جان كلام اين كه آزادى دو معناى متفاوت از يكديگر دارد: يكم, آزادى يك نياز عميق و اصيل درونى است كه در هر فردى مى توان يافت; دوم, آزادى واقعيتى اجتماعى است كه مى بايد شرايط و امكان اعمال و برخوردارى مردم از آن به طور طبيعى و تدريجى فراهم شود. آزادى فردى كه به معناى گسستن قيد و بندها و رها شدن از آنهاست, گاهى جنبه درونى مى يابد, يعنى آزادى از تعلقات و خواسته هاى درونى و دل كندن از هرچه تعلق و وابستگى است و گاهى جنبه برونى مى يابد كه منظور, آزادى از استبداد و ظلم و ستم است. معناى دوم آزادى فردى, كاملا جنبه جمعى و عمومى دارد كه نقش حكومت و دخالت دولت در آن برجسته است.  
معنايى از آزادى كه در اين پژوهش مورد توجه است, آزادى در رابطه با دولت و قدرت و حاكميت سياسى است. هر مقدار كه مردم در حاكميت سياسى بيشتر تإثير گذار باشند, جامعه از آزادى بيشتر و برترى برخوردار است و حكومت نيز مطابق خواست و ميل آنها حركت مى كند; اما اگر مردم در برپايى, تداوم و ثبات نظام سياسى نقشى نداشته باشند, حاكميت خودبه خود با بحران مشروعيت روبه رو شده و طبيعتا با استبداد و سركوب مخالفان به حيات خود ادامه مى دهد. در اين ميان, آنچه مطلوب نظام سياسى اسلامى است, مشى متعادل و متوازن است; از سويى; از خودگامگى دورى كرده و از سوى ديگر, دامنه خواسته هاى افراد و گروه ها را به صورت معقول و مطلوب پاسخ گويد.  
  
ساز و كارهاى آزادى سياسى  
1. حق تعيين سرنوشت و آزادى انتخاب و رإى  
اين كه مردم تا چه اندازه در حاكميت سهيم و تإثيرگذارند, از بحث هاى اساسى و مهم علوم سياسى است و مى توان نوع حكومت ها را با توجه به نقش و تإثيرى كه مردم در اداره آنها دارند, توصيف و تقسيم بندى كرد. از مصاديق بارز حق تعيين سرنوشت, حكومت هايى است كه انسان ها با اختيار و آزادى تمام, آنها را براى خود برگزيده اند; بنابراين, مصداق بارز و مهم تعيين سرنوشت, تشكيل نوع حكومت و نيز تإثيرگذارى در روند تصميم گيرى و سياست گذارىهاى عمومى است. در حكومت هايى كه مردم در انتخاب نوع حكومت, حاكمان و زمامداران و كارگزاران و نيز تصميم گيرىهاى آنها دخالت دارند, بخشى از آزادى سياسى تحقق مى يابد, ولى در حكومت هايى كه مردم در پيدايش, استمرار و تداوم و ثبات آنها نقشى ندارند, طبعا بخش اساسى و مهم آزادى سياسى, يعنى تعيين سرنوشت سياسى مشاهده نمى شود.  
در انديشه بهشتى مردم در تمام امور حكومت سهيمند و اساسا يكى از آموزه هاى اساسى و مهم اسلام, توجه به امور ديگر مسلمانان است, حتى سكوت و عدم مشاركت در امور اجتماعى مسلمانان, عملى مذموم و ناپسند و در رديف ترك مسلمانى ذكر شده است. بهشتى ضمن استناد به حديث معروف رسول اكرم6 ((من إصبح و لايهتم بامور المسلمين, فليس بمسلم)),(24) به احساس مسووليت يك مسلمان در رابطه با ساير مسلمانان و انسان ها اشاره مى كند و مى گويد:  
اگر يك انسان, يك حزب, يك تشكيلات, يك قشر, يك ملت و يك نژاد بخواهد به سعادت برسد, يعنى مسووليت هايى را كه به عهده دارد, انجام بدهد طبق جهان بينى اسلام بايد به آزادى, به نجات و رستگارى و فلاح همه انسان ها بپردازد.(25)  
در اين راستا غفلت نكردن از كارهاى مسلمانان, از جمله وظايف مهم و اساسى هر انسان مسلمانى محسوب مى شود. فراتر از آن, مسلمان در برابر غير مسلمانان هم متعهد و مسوول است و آن گاه كه اين سنت ترك شد, جامعه نيز در بيراهه نيستى گام برخواهد داشت.(26)  
از مصاديق بارز اين مشاركت, تعيين حاكميت و قدرت سياسى است كه نقش موثر و تعيين كننده اى در امنيت جان و مال و دين افراد جامعه دارد. درباره مشاركت سياسى, بهشتى به تجربه سال اول انقلاب اسلامى اشاره كرده, مى گويد:  
در طى يك سال اول پيروزى, موفق شده اصل نظامش را با رإى رسمى ملت مشخص كرده و قانون اساسى اش را به دست نمايندگان مبعوث ملت بنويسد و بعد براى كمال استحكام, با رإى مستقيم ملت به تصويب برساند[ و]رئيس جمهورش را با رإى آزاد ملت انتخاب كند. كدام انقلاب را در دنيا سراغ داريد كه سال اول توانسته باشد در جو آزادى, اين كارها را انجام دهد؟(27)  
نظام اسلامى در انديشه بهشتى, نظامى متكى به آراى آزاد ملت است و نه متكى بر خشونت و زور و سرنيزه:  
آراى عمومى از نظر اين كه پشتوانه اعتبار و استحكام و قدرت يك فرد يا يك گروه اداره كننده است, روشى است كه بايد كاملا به آن توجه شود, يعنى هيچ حكومتى در هيچ درجه اى نبايد خود را بر مردم تحميل كند, و به علاوه, حكومتى كه از حمايت مردم برخوردار نباشد, از همكارى آنها هم برخوردار نيست و اصولا كارى نمى تواند انجام بدهد و ناچار مى شود كه به زور سرنيزه خودش را سرپا نگه دارد, در نتيجه[ هم] كارايى اش كم مى شود و هم ظالم مى شود.(28)  
روشن است كه آراى عمومى ((پشتوانه قدرت و قانونيت و نفوذ تإثير حكومت))(29) است و اگر مردم احساس كنند در چرخه قدرت جايگاهى ندارند, از همكارى با آن خوددارى ورزيده و در جهت خلاف خواست حاكمان قدم بر مى دارند و اين يعنى تحليل مشروعيت نظام سياسى و سست شدن بنيان هاى آن; در حالى كه كارايى حكومت بسته به اين است كه چقدر مردم با آن همكارى مى كنند و از سياست گذارىهاى آن حمايت به عمل مىآورند. فقدان رابطه متقابل و منطقى ميان مردم و حكومت, باعث كاهش مشروعيت و ناكارآمدى نظام مى شود. بهشتى توجه به نظر مردم را در اداره جامعه لازم دانسته و و اين كار را موجب احساس مسووليت بيشتر مردم مى داند:   
هر قدر ما به افراد در اداره امور عمومى بهاى بيشتر و نقش بيشتر بدهيم, آنها احساس حضور بيشتر و مسووليت بيشتر مى كنند.(30)   
در صورتى مردم احساس مسووليت مى كنند و در برخورد با مسائل جامعه حضور بيشترى مى يابند كه احساس كنند اين حضور و مسووليت شناسى آنان ارج نهاده مى شود و در بخش هايى از نظام سياسى تإثيرگذار است. در غير اين صورت شوق و ذوق حضور و مشاركت را از دست داده و به حكومت و نظام سياسى بى اعتماد مى شوند كه اين بى اعتمادى زمينه از بين رفتن مشروعيت و كار آمدى حكومت را فراهم مى سازد.  
در واقع, حكومت هايى موفقند كه به رإى و نظر مردم بها داده و براى آنان در تعيين سرنوشت سياسى شان حقى قائل شوند و روابط منطقى, محكم و پيوسته اى را با مردم داشته باشند. بديهى است در جامعه اى كه اكثريت مردم آن مسلمانند, خواست آنان, مطابق با آن چيزهايى است كه در ضديت و تناقض با دين اسلام نباشد:  
[مردم] مصممند جامعه پاك اسلامى را بر پايه قوانين اسلام داشته باشند و نقايص موجود را بر اساس قوانين اسلام برطرف بكنند. اين خواست بايد مورد احترام و عمل قرار بگيرد.(31)   
تعيين سرنوشت به دست مردم و آزادى آنان در رإى دادن, انتخاب كارگزان نظام سياسى اسلامى و اتكاى حكومت بر رإى مردم نيز از مواردى است كه مى توان خواست اصيل و قاطع مردم دانست, كه در نظر و عمل بهشتى اين مشى مردم گرايانه و مردمى بودن و مردمى ماندن را به وضوح مى توان ديد; به طور مثال وى آراى مردم را در اداره امور كشور بر طبق موازين اسلامى و نيز جمهورى اسلامى بسيار بنيادى و موثر مى داند و معتقد است:  
بر طبق موازين اسلامى و بر طبق آنچه كه عنوان جمهورى اسلامى ايجاب مى كند, آنچه در اداره امور كشور, نقش بسيار موثر و بنيادى دارد, آراى مردم است ... حكومتى مى تواند حكومت صحيح و سالم و موفق باشد كه مردمى باشد و مردم او را بپذيرند و حمايت كنند, و اين همان اصلى است كه در طول انقلاب روى آن تكيه مى شد.(32)  
در نگاه آيه الله بهشتى, مقبوليت دولت از جانب مردم است. وى در سخنانى, مشروعيت دولت موقت را مبتنى بر انتصاب از سوى امام مى داند كه اين نصب امام, مطابق و هماهنگ با مردم است و در واقع, يك حالت دو طرفه اى است: از سويى, مشروعيت را به امام نسبت مى دهد و از سوى ديگر, چون مردم به امام اعتماد داشته اند, به نصب او با ديده احترام برخورد كرده و آن را پذيرفته اند:  
شوراى انقلاب را امام تعيين كردند. مشروعيت شوراى انقلاب مستقيما از طريق نصب امام بود. اگر ملت به اينها اعتماد داشت, بيشتر از طريق اعتمادش به امام بود. به خصوص كه آن اول ها اسمى هم گفته نمى شد (روى مصالح امنيتى و مصالح ديگر) دولت موقت تشكيل شد, با پيشنهاد شورا و نصب امام. مشروعيت دولت موقت از طريق امام بود و امت اين مشروعيت را داد, اما از طريق امام و امام مشروعيت را داد, اما هماهنگ با امت.(33)  
همچنين درباره تعيين حاكم و رهبر نظام اسلامى سخنى دارد كه مبين اعتقاد وى به مقبوليت حكومت از طريق مردم است:  
امروز در اين عصر غيبت امام معصوم منصوص, در اين عصر, امامت ديگر تعيينى نيست, تحميلى هم نيست, بلكه شناختنى و پذيرفتنى يا انتخابى است; بنابراين رابطه امت و امامت در عصر ما, يك رابطه مشخص است. دقت بفرماييد! شناختن آگاهانه و پذيرفتن, نه تعيين و تحميل.(34)  
بنابر اين از آن جا كه رهبرى جامعه با شناخت و پذيرش آگاهانه و آزادانه است و نه تعيين و تحميل; از اين رو رابطه ميان آنان نيز يك سويه و يك طرفه نيست, بلكه ((اين امامت و امت نسبت به يكديگر مسوول و متعهدند, با تعهد و مسووليت متقابل)). (35)  
دكتر بهشتى, درباره بهترين نوع رهبرى معتقد است:  
فرد يا گروه يعنى آنهايى كه در رإس مخروط جامعه قرار دارند, بازگو كننده شعار و آرمان خود مردم باشند, يعنى همان چيزى كه امام خمينى در اين انقلاب مكرر رويش تكيه كردند و همان چيزى كه رمز پيروزى انقلاب است.(36)  
به اعتقاد بهشتى, در جامعه اسلامى نمى توان حتى رهبرى را بر مردم تحميل كرد, بلكه مردم رهبرى نظام اسلامى را آگاهانه و آزادانه برمى گزينند. مصداق اين ديدگاه را مى توان در انقلاب اسلامى ديد كه مردم رهبرى خود را آگاهانه و آزادانه انتخاب كردند و در شكل گيرى و استمرار آن نقش موثر ايفا كردند.  
آيه الله بهشتى كه خود عضو شوراى انقلاب بود, درباره رابطه اين شورا با مردم و رابطه مردم با حكومت مى گويد:  
بين ملت و شوراى انقلاب, يك رابطه متقابل وجود دارد و من اصلا يك رابطه يك طرفه را نمى پسندم و مى گويم در هر جامعه اى كه رهبرى, رابطه يك طرفه دارد, جامعه به رشد واقعى خودش نرسيده و بسيار عالى است كه ما امامت عمومى را هم داشته باشيم, يعنى كل ملت هم در امامت سهيم است.(37)  
به هر روى در انديشه سياسى بهشتى, انسان سازنده خود و محيط پيرامون خويش است. انسان مى بايد آزادانه تصميم بگيرد و انتخاب كند و همواره رو به جلو حركت نمايد. در اين ديدگاه, رابطه مردم با حكومت, رابطه اى متقابل و احترامآميز است. مردم هم در پيدايش, هم در تداوم و استمرار و هم در ثبات و هدايت حكومت نقش اساسى دارند. رهبرى نظام سياسى به دست مردم برگزيده مى شود و همه كارگزاران و مديران نظام نيز بايد مورد رضايت مردم باشند. پشتيانى و حمايت مردم از نظام در صورتى ميسر است كه آنان احساس كنند در حكومت نقش دارند و مطمئن باشند كه آرا و ديدگاه هايشان در نزد حاكمان محترم شمرده شده و تإثير عملى بر حكومت به جاى مى گذارد.  
كارايى و تداوم و نيز استمرار حكومت زمانى امكان مى يابد كه مورد حمايت مردم باشد. در غير اين صورت, بايد با زور و سرنيزه و وابستگى به بيگانگان به حيات خود ادامه دهد كه در اين حال, از كارايى حكومت به نحو چشم گيرى كاسته مى شود, زيرا مردم در مقابل حكومت احساس مسووليت نمى كنند و در مسائل آن مشاركت نمى كنند. در انديشه بهشتى, رابطه مردم با حكومت, دو طرفه و متقابل است. مردم مى توانند نوع حكومت و سرنوشت سياسى خويش را رقم بزنند و با آزادى تمام رإى داده و در حكومت تإثيرگذار باشند.   
  
2. حق اظهارنظر, انتقاد و نظارت  
چنان كه پيش از اين ذكر شد, در جامعه اسلامى, يك انسان مسلمان اولا, مسوول و پاسخ گوى كارهايى است كه انجام مى دهد و ثانيا, اين انسان مسلمان در برابر ساير انسان ها, اعم از مسلمان و غير مسلمان, متعهد و پاسخ گوست. با اين وصف, در جامعه و در حكومت اسلامى, همه افراد موظف به نظارت و كنترل حكومت هستند. كنترل حكومت از راه هاى گوناگون صورت مى گيرد. امروزه يكى از مهم ترين كاركردهاى احزاب و نهادهاى مدنى, نظارت و كنترل بر اركان حكومت و نيز نقد و ارزيابى نقاط قوت و ضعف نظام سياسى است; چيزى كه در نظام سياسى اسلامى علاوه بر اين كه همه تشكل ها مى بايد چنين كاركردى را دارا باشند, فرد فرد افراد نيز موظفند با توجه به وظيفه شرعى خويش, به چنين امرى مبادرت ورزند; همان طور كه در تاريخ اسلام نيز مى توان آن را مشاهده كرد.(38)  
بهشتى انتقاد سازنده و روشنگر را يك وظيفه مى داند كه بايد انجام گيرد.(39) و در اين راستا ((اشخاص بتوانند مسوولان را متوجه نقايص كار خودشان كنند و آنها با پى بردن به نقايص, برنامه و كارشان را اصلاح كنند)).(40)  
بستن باب انتقاد در يك حكومت, در واقع بستن چشم و گوش نظارتى يك نظام است. حكومت هايى در برنامه هاى خود موفق مى شوند كه روزنه هاى نظارتى خود را دقيق و گسترده سازند و از هر ابزارى براى اصلاح برنامه هاى خود سود جويند. اين ساز و كار, در نظام اسلامى جزء وظايف تك تك افراد شمرده شده است و افراد نه تنها به عنوان يك حق, بلكه يك تكليف بايد در انجام اين امر كوشا و فعال باشند:  
ما را كه همواره مطرح كننده اسلام راستين بوده ايم, متهم مى كنند كه مى خواهيم در جامعه پس از انقلاب, يك نظام ارتجاعى خفقانآور برپا كنيم. همه كسانى كه در فعاليت ها در رابطه نزديك و مستقيم با ما هستند, گواه مى گيريم بر اين حقيقت كه ما همواره به رإى و انديشه و طرز عمل ديگران كاملا احترام گذاشته ايم و همچنان به اصل نقادى مومن بوده ايم و مومن هستيم, عمل مى كرديم و عمل مى كنيم.(41)  
وى دانشگاه را از مراكز مهم انتقادگر ناميده و مسوولان را موظف به حضور در آن و پاسخ گويى به انتقادات مى داند:   
دانشگاه بايد جاى آزادى باشد براى اين كه اينها بتوانند از مسوولان انتقاد كنند و دانشگاه هم بايد سعى كند كه مسوولان را به آن جا دعوت بكند تا اين انتقادها با توضيح مسوولان همراه باشد و چه خود اينها و چه انتقاد كنندگان بتوانند به يك جمع بندى ساده برسند.(42)  
انتقاد باعث رشد و حركت جامعه به سمت مطلوب شده و هيچ فرد, جامعه و حكومتى بى نياز از نقادى و نظارت نيست. گشودن باب انتقاد در واقع, گشودن راه رشد و بروز و ظهور استعدادهاى نهفته در درون يك ملت است. بهشتى با درك اين مطلب مى گويد:   
مگر مى شود در جامعه اسلامى بگوييم كسى انتقاد نكند؟ ... مطبوعات و سخنرانى ها و انتقادها بايد سازنده و خيرخواهانه باشد, نه اين كه اختلاف افكنانه باشد.(43)  
در سخنان بهشتى موارد فراوانى يافت مى شود كه وى ميان انتقاد دلسوزانه و خيرخواهانه و انتقاد مغرضانه و تفرقه افكنانه جدايى افكنده است و معتقد است انتقاد سازنده و دلسوزانه از مسوولان در تمام سطوح آزاد است, اما با رعايت دو شرط:  
1 ـ اظهارنظر و مطلبى كه درباره آنها مى كنند, راست باشد. دروغ پردازى و شايعه سازى پيرامون آنها نكند, تهمت نزند, برچسب هاى باطل نزند و راست بگويد; 2 ـ با زبان و بيان دلسوزانه و بى غرضانه بگويد, نه با زبان و بيان و عبارت هاى مغرضانه و كينه توزانه. شما درباره هر مسوولى در هر موقعيتى كه باشد, آنچه را كه مى دانيد, مى توانيد بگوييد. همه زنان و مردان در جمهورى اسلامى ايران اعم از مسلمان و غير مسلمان در اظهارنظر پيرامون شخصيت و طرزكار مديران و مسوولان جامعه در هر درجه كه باشند, آزادند, با رعايت اين دو شرط كه دروغ نگويند و بيانشان, بيان نصيحت و دلسوزى و ارشاد باشد.(44)  
دكتر بهشتى نه تنها از انتقاد در جامعه اسلامى نمى هراسيد و از آن دفاع مى كرد, بلكه همواره در سخنان خويش در پى تإمين و تضمين امنيت انتقاد كنندگان بود:  
با صراحت اين را مى گويم, هرجا در هر گوشه ايران كسى مزاحم و متعرض كسى ديگر شود كه چرا نسبت به مسوولان كشور انتقاد يا خرده گيرى كردى, اين مزاحمت كننده كارش مورد تنفر ماست. از همه برادرها و خواهرهاى باايمان و عاشق و شيفته انقلاب تقاضا مى كنم, جو پاك و مطهر جمهورى اسلامى را با اين گونه موضع گيرىهاى مخالف با خواست اسلام آلوده نسازيد و نگذاريد كسى بتواند در داخل ايران و در خارج ايران بگويد اى بابا! در اين رژيم هم اختناق هست, نخير آقا! در اين رژيم در رابطه با انتقاد صريح و روشن از مسوولان هيچ اختناقى نيست.(45)  
وى, انتقاد را همان امر به معروف و نهى از منكر مى داند و براى تضمين امنيت انتقاد كنندگان مى گويد:  
من اعلام مى كنم, هر كس به هر عنوان بخواهد جلو انتقاد سازنده, يعنى همان امر به معروف و نهى از منكر عمومى اسلامى را در اين پديده جمهورى اسلامى بگيرد, از راه اسلام منحرف است و به عنوان مسلمان از او بيزارم.(46)  
به هر روى با توجه به آنچه گذشت, در انديشه بهشتى, رابطه متقابلى ميان مردم و حاكميت برقرار است. مردم در برابر حكومت احساس مسووليت مى كنند و بر طبق وظيفه شرعى خويش در حكومت مشاركت جسته و در مورد مسائل روزمره و جامعه و حكومت خويش حساسيت دارند و در آنها تإثيرگذارند. باب انتقاد و خيرخواهى به حاكمان بايد باز باشد تا مردم در هر گوشه اى كه نارسايى هايى مشاهده كردند, با طيب خاطر و امنيت لازم آن را مطرح سازند. لازمه وجود نقادى در جامعه, تضمين امنيت براى همه آنهايى است كه دست به انتقاد مى زنند و نا به سامانى ها را مطرح مى كنند. بنابراين منتقدان در فضايى آرام و به دور از دروغ و پرهيز از توطئه و شايعه پراكنى مى توانند عملكرد مسوولان را نقد و ارزيابى كرده و واقعيت هاى اجتماع را به اطلاع آنها برسانند و راه هاى خروج از مشكلات و مسائل پيش روى آنان را يادآور شوند:  
براى همه مردم كه صاحب هرگونه عقيده اى باشند, مسلمان و كافر, عادل و فاسق, شهرى و روستايى, ارتشى و غير ارتشى, ادارى و غير ادارى, روحانى و غير روحانى, زن و مرد, كوچك و بزرگ, باسواد و بى سواد, انتقاد و خرده گيرى دلسوزانه, راست گويانه از مسوولان اداره كشور, از خرد و بزرگ براى همه آزاد است. شما مردم ايران مطمئن باشيد كه ما احدى را به دليل انتقاد از خودمان يا انتقاد از دست اندركاران ديگر جمهورى اسلامى به هيچ عنوان نمى گذاريم كسى تعقيب كند, تهديد كند.(47)  
بازخواست از كارگزاران نظام سياسى و نيز پاسخ گو بودن آنان به مردم, باعث پيوند بيشتر ميان مردم و دولت مى شود.(48) مردم بايد از مسائلى كه به زندگى سياسى و اجتماعى آنان مربوط است مطلع شوند و در صورت اشتباه كارگزاران نظام, به آنان رإى ندهند و يا حتى از آنان بخواهند از مسووليت خود كناره گيرى كنند. پذيرش انتقاد و وجود ساز و كارهاى نظارتى, رضايت هرچه بيشتر مردم از نظام سياسى را به همراه داشته و مردم احساس تعلق خاطر بيشترى به نظام سياسى پيدا مى كنند, زيرا مى توانند از آن انتقاد و بر آن نظارت كنند.  
3. آزادى احزاب و گروه هاى سياسى  
معناى حزب ((در مفهوم عام, گردهمايى مردمى است كه درباره برخى مسائل نظرات مشترك دارند و مى خواهند براى دست يافتن به هدف هاى مشترك, با هم كار كنند)).(49) گردهم آمدن, سازمان يافتن و سازمان پذيرفتن و اعتماد داشتن افراد به يكديگر از جمله اركان حزب در نظر بهشتى است; البته سمت و سو و مبناى اعتقادى و دينى افرادى كه در كنار هم گرد آمده اند و قصد اداره جامعه بر پايه حاكميت اسلام را دارند نيز از عناصرى است كه وجه تمايز تعريف بهشتى با تعريف هاى مشابه است. وى در تعريف حزب در نظام اسلامى مى گويد:  
حزب در نظام اسلامى, يعنى گردهم آمدن و سازمان يافتن و سازمان پذيرفتن افرادى كه همديگر را مى شناسند و به همديگر اعتماد دارند, به اسلام معتقد هستند به عنوان يك دين و يك نظام اجتماعى و اقتصادى و معنوى, و مى خواهند بر پايه حاكميت اسلام, جامعه اسلامى را اداره كنند يا در اداره آن جامعه اسلامى سهيم گردند.(50)  
در انديشه بهشتى, ويژگى ديگرى كه احزاب در جامعه اسلامى دارند, عدم انحصار طلبى است, زيرا انحصار طلبى در يك حزب به معناى كنار گذاشتن ديگر افراد و شخصيت هايى است كه از صلاحيت هاى لازم براى اداره جامعه برخوردارند, ولى وجود حزب و قدرت يافتن حزب به آنان زمينه بروز و ظهور و خدمت به مردم را نمى دهد:  
مهم اين است كه بايد حزب انحصار طلب نباشد, يعنى اين عقيده را نداشته باشد كه فقط ما خوبيم و آنها كه در خارج از تشكيلات هستند, خوب نيستند, به درد بخور نيستند. بايد هر كجا انسان مومن و داراى ارزش هاى تشكيلاتى را شناسايى كردند, بگويند او هم مى تواند مثل ما باشد و منشإ تصميم باشد و منشإ خير و منشإ ثمر باشد. اگر يك جامعه اى بدين صورت چند حزبى شد, من فكر مى كنم كه ديگر اشكالى پيش نمىآيد, براى اين كه از مجموع اين احزاب, يك جبهه متحد به وجود مىآيد كه مى تواند كار بكند و مركزيت هم مى تواند به وجود بياورد.(51)  
بنابراين ملاك خدمت به مردم است و در هر كجا كه عنصرى دلسوز و خدمت گزار يافت شود, بايد از ظرفيت و نيروى آن استفاده شود. آيه الله بهشتى در جايى ديگر, تشكل ها را به دو تشكل شيطانى و الهى تقسيم مى كند و معتقد است تشكلى كه انحصار طلب باشد, شيطانى است:  
تشكل انحصار طلب و انحصار انديش از جانب هر فرد و هر گروه و هر جمع باشد, شيطانى از آب در مىآيد. معناى طاغوت همين است كه طاغوت مى گويد ((من))! غير از من, هيچ چيز! آن وقت در برابر حق, در برابر خلق, كارش به طغيان كشيده مى شود, سركش مى شود.(52)  
به عقيده بهشتى تشكل بايد الهى باشد و تشكل الهى را چنين مى شناساند:  
نيروهاى مومن به خدا, نيروهاى مومن به ارزش هاى عالى الهى و انسانى, بگويند ما متشكل مى شويم تا در حد توانمان از اين ارزش ها دفاع كنيم و صاحبان اين ارزش ها در نظر ما محترم و معتبرند; هرجا كه باشند, خواه داخل تشكيلات ما باشند, خواه خارج تشكيلات ما. اين مى شود تشكل الهى.(53)  
آيه الله بهشتى از جمله انديشمندانى است كه بر نظم و تشكيلات تإكيد فراوانى كرده است. وى سابقه تلاش خود را در برپايى يك تشكل و حزب اسلامى به سال هاى 1332 باز مى گرداند و در اين باره مى گويد:  
خود من از سال ها پيش در فكر ايجاد يك حزب و جمعيت سياسى اسلامى بودم, به خصوص پس از سال 32 و كودتاى 28 مرداد 32 و تجربه اى كه از نهضت ملى ايران در سال هاى 29 تا 32 به دست آوردم, سخت به اين معنا معتقد بودم كه بايد نيروهاى ما به شكل يك تشكيلات سياسى فعال در بيايند.(54)  
از همين روست كه وى پس از پيروزى انقلاب اسلامى, در اولين فرصت و باهمكارى عده اى حزب جمهورى اسلامى را بنيان نهاد.  
بهشتى بر اين باور بود كه فعاليت تمامى احزابى كه چارچوب قانون اساسى را رعايت كنند, در نظام جمهورى اسلامى ايران آزاد است:(55) ((گروه هاى سياسى كه اين مواضع مشخص در قانون اساسى و قوانين موجود را كه پس از انقلاب تصويب شده, رعايت بكنند, آزادى و فعاليتشان و افرادشان محترم خواهند بود و هست));(56) بنابراين تنها مبناى معتبرى كه براى فعاليت احزاب و گروه هاى سياسى مطرح است, قانون اساسى و ساير قوانين موجود كشور است.  
به اعتقاد بهشتى, همچنين در نظام جمهورى اسلامى تعدد احزاب جايز است و وى شايعه و ابهام ممنوعيت تعدد احزاب را از اذهان مى زدايد و صريحا اعلام مى كند: ((تعدد احزاب ممنوع نخواهد شد و شگفت است كه چنين شايعه بى اساسى شيوع پيدا كرده! زيرا اصولا در يك جامعه اسلامى, تعدد احزاب جايز است[و] ((احزاب و جمعيت ها در رشد فرهنگ سياسى جامعه تإثير دارد)).(57)   
دكتر بهشتى در ضمن يك سخنرانى, به بيان رابطه نظام جمهورى اسلامى با احزاب و جمعيت هاى سياسى ـ اجتماعى و گروه هاى سياسى مى پردازد. در اين سخنرانى, بهشتى گروه ها و تشكل ها را به شش قسم تقسيم كرده و ميزان آزادى هر يك از اين گروه ها را بيان مى كند; اين گروه ها عبارتند از:  
گروه نخست: احزاب و جمعيت هاى سياسى كه مسلمان و معتقد به انقلاب اسلامى, معتقد به فقاهت و نقش فقيه ولى امر در جمهورى اسلامى به عنوان يك اصل و معتقد به قانون اساسى جمهورى اسلامى هستند. اين گونه احزاب و جمعيت ها در نظر بهشتى كاملا آزادند و هيچ گونه منعى براى فعاليت آنها در چارچوب قانون وجود ندارد.  
گروه دوم: احزاب و جمعيت هايى كه اسلام را به عنوان يك مكتب و يك نظام باور دارند, ولى در برخى مسائل, تفكرشان مورد پذيرش گروه اول نبوده و با آنها تفاوت دارند, زيرا انديشه اسلامى آنها با التقاط در آميخته است, به طورى كه فقاهت ولى امر گروه اول را قبول ندارد; اما اين گروه ها با جمهورى اسلامى سر جنگ و ستيز ندارند و در بحث ها و گفت وگوها معتقد به آزاد انديشى هستند. چنين احزاب و گروه هايى نيز در جمهورى اسلامى كاملا آزادند, چه در سخنرانى, چه در نشر مطبوعات, چه در برگزارى جلسات بحث و گفت وگو و... .  
گروه سوم: احزاب و جمعيت هايى كه اسلام را يك نظام نمى دانند و ملى گرا و معتقد به ايران مستقل و آزاد هستند و با اسلام هم سر جنگ ندارند. مى گويند جمهورى دموكراتيك بهتر بود. گروه سوم نيز در اين كه حزب, سازمان يا نشريه داشته باشند, آزاد هستند. شرط فعاليت اين گروه نيز اين است كه در چارچوب قانون فعاليت كرده و از دايره قانون تجاوز نكنند. در نشريات خود دروغ نگويند, تهمت نزنند و شايعه سازى نكنند.  
گروه چهارم: احزاب و جمعيت هايى كه ايدئولوژىشان ضد اسلام است. اسلام را قبول ندارند و مشغول مبارزه فرهنگى با اسلام هستند; اما با جمهورى اسلامى مبارزه سياسى و درگيرهاى توطئهآميز ندارند. تنها در صدد مبارزه فرهنگى با اسلام و جمهورى اسلامى هستند. اعتقاداتشان الحادى و ضد اسلام است. اين گروه نيز در چارچوب قانون آزادند و مى توانند فعاليت كنند و كسى مزاحم آنها نخواهد شد.  
گروه پنجم: احزاب و جمعيت هايى كه بر ضد جمهورى اسلامى مشغول توطئه هستند; اما توطئه آنها به حد قيام مسلحانه نمى رسد.  
گروه ششم: احزاب و جمعيت هايى كه مشى مسلحانه عليه جمهورى اسلامى را در پيش گرفته اند.  
به عقيده بهشتى دو گروه اخير نه تنها آزاد نيستند, بلكه غيرقانونى بوده و دستگاه قضايى و انتظامى مى بايد با آنها با قاطعيت برخورد كند;(58) بنابراين در انديشه دكتر بهشتى, از گروه هاى شش گانه فوق, چهارگروه اول با رعايت معيارهاى مربوط به آزادى بيان و آزادى انديشه آزاد بوده و حق فعاليت دارند; اما دو گروه پنجم و ششم كه به دنبال توطئه, چه مسلحانه و چه غير مسلحانه, عليه جمهورى اسلامى هستند و قصد براندازى نظام را دارند, حق فعاليت نداشته و دستگاه هاى مسوول موظفند با آنان برخورد كنند. بهشتى بر اين باور است كه احزاب توطئه گر نه تنها كمكى به رشد جامعه نمى كنند, بلكه خود از عوامل ضد رشد و پويايى جامعه هستند كه بايد جلو فعاليت آنها گرفته شود:  
احزاب و جمعيت هاى توطئه گر را انقلاب اسلامى ايران هرگز نمى تواند آزاد بگذارد و اسلام هم آزاد نمى گذارد و نه تنها اين ها را كمك به رشد نمى داند, بلكه از عوامل ضد رشد مى داند, و اين نوع آزادى را ارزش نمى داند, بلكه اين آزادى, ضدارزش و بى بند و بارى است.(59)  
  
پى نوشت ها  
\* . دانش آموخته حوزه علميه قم و پژوهشگر پژوهشكده انديشه سياسى اسلام.  
1. سيد محمد حسينى بهشتى, بررسى و تحليلى از جهاد, عدالت, ليبراليسم, امامت (مجموعه سخنرانى ها) ـ (تهران: ستاد برگزارى مراسم هفتم تير, بى تا) ص 11.  
2. اميررضا ستوده و حميدرضا سيد ناصرى (گردآورى), رابطه دين و آزادى (تهران: ذكر, چاپ اول, 1378) ص 87.  
3. همان, ص 87.  
4. بقره(2) آيه :256 ((در كار دين اكراه روا نيست, چرا كه راه از بيراهه به روشنى آشكار شده است)).  
5. همان, آيه :286 ((هر كس هر چه نيكى كند, به سود او, و هرچه بدى كند, به زيان اوست)).   
6. اميررضا ستوده, پيشين, ص 87.  
7. جلال الدين فارسى, فرهنگ واژه هاى انقلاب اسلامى (تهران: بنياد فرهنگى امام رضا7, چاپ اول, 1374) ص 57.  
8. همان, ص 56.  
9. همان.  
10. همان.  
11. بهشتى, اسطوره اى برجاودانه تاريخ (راست قامتان جاودانه تاريخ اسلام), دفتر سوم[) تهران]: واحد فرهنگى بنياد شهيد انقلاب اسلامى, 1361) ص 1183.  
12. همان, ص 1183.  
13. همان, ص 1184.  
14. جلال الدين فارسى, پيشين, ص 56.  
15. همان, ص 57.  
16. همان, ص 58.  
17. همان.  
18. همان.  
19. همان, ص 57.  
20. همان.  
21. همان.  
22. همان,ص 58.  
23. همان,ص 58, 59.  
24. هر كس كه صبح سر از خواب نوشين بردارد و در انديشه همه مسلمانان نباشد, آن فرد مسلمان نيست. ((محمدباقر مجلسى, بحارالانوار (بيروت: موسسه الاوفإ, 1403 ق/ 1983 م) ج 71, ص 336, 338 و 339)).  
25. بهشتى, اسطوره اى بر جاودانه تاريخ, دفتر سوم, ص 1067.  
26. سخنرانى هاى شهيد مظلوم آيه الله بهشتى (تهران: سيدجمال, بى تا) ص 114.  
27. سيدمحمد حسين بهشتى, بررسى و تحليلى از جهاد, عدالت, ليبراليسم, امامت, ص 14 و 15.  
28. صورت مشروح مذاكرات مجلس نهايى قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران (تهران: اداره كل امور فرهنگى و روابط عمومى مجلس شوراى اسلامى, چاپ اول, 1364) ج 1, ص 331.  
29. همان, ص 327.  
30. همان, ص 360.  
31. بهشتى, سيد مظلوم امت (راست قامتان جاودانه تاريخ اسلام), دفتر دوم[) تهران: ] واحد فرهنگى بنياد شهيد انقلاب اسلامى, 1361) ص 598.  
32. صورت مشروح مذاكرات مجلس نهايى قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران, ج 1, ص 400.  
33. او به تنهايى امت بود (راست قامتان جاوادنه تاريخ اسلام), دفتر نخست [)تهران]: واحد فرهنگى بنياد شهيد انقلاب اسلامى, 1361) ص 395.  
34. سيد محمد حسين بهشتى, مبانى نظرى قانون اساسى (مجموعه سخنرانى ها) ـ (تهران: بقعه, چاپ اول, 1377) ص 17.  
35. همان, ص 17 و 18.  
36. صورت مشروح مذاكرات مجلس نهايى قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران, ج 3, ص 1481.   
37. بهشتى, اسطوره اى بر جاودانه تاريخ, دفتر سوم, ص 1036.  
38. در صدر اسلام وقتى خليفه دوم در سخنرانى خود مردم را به جهاد دعوت مى كرد, در پاسخ مى گفتند: گوش نخواهيم داد و اطاعت نخواهيم كرد, مادامى كه توضيح دهيد كه چگونه در تقسيم پارچه از بيت المال, براى خود سهم بيشترى منظور كرديد, به گونه اى كه پيراهن شما بلندتر از ديگران است! خليفه دوم, فرزند خود عبدالله را طلب كرد و وى براى مردم چنين توضيح داد: چون سهم پدرم به اندازه يك پيراهن نبود, من سهم خود را به پدرم دادم تا بتواند از مجموع دو سهم, چنين پيراهنى تهيه كند. با اين توضيح مردم قانع شدند. يا وقتى كه خليفه دوم در آغاز خلافت, بر فراز منبر نشست و خطبه مفصلى خواند و گفت: اگر من از صراط حق و عدالت كج شدم, شما مرا راست كنيد. يكى از افراد عادى مسلمانان, دست به شمشير برد و فرياد زد: اگر تو راست نشدى, با شمشير كج, مستقيمت مى سازيم. ((به نقل از: محمدحسين نائينى, تنبيه الامه و تنزيه المله (تهران: شركت سهامى انتشار, بى تا) ص 16 و 17.  
39. بهشتى, سيد مظلوم امت, دفتر دوم, ص535.  
40. بهشتى, اسطوره اى بر جاودانه تاريخ, دفتر سوم, ص 851.  
41. او به تنهايى يك ملت بود, دفتر نخست, ص 222.  
42. بهشتى اسطوره اى بر جاودانه تاريخ, دفتر سوم, ص 1044.  
43. همان, ص 851.  
44. او به تنهايى يك ملت بود, دفتر نخست, ص 260 و 261.  
45. همان,ص 421.  
46. همان, ص 262.  
47. او به تنهايى يك امت بود, دفتر نخست, ص 420.  
48. در مورد فقدان انتقاد در هر حكومتى, معايب ذيل دامن گير آن حكومت خواهد شد:   
1ـ به مرور عيب ها انباشته مى گردد; 2ـ زمينه ديكتاتورى فراهم مى گردد; 3ـ شكاف بين مردم و حاكم ايجاد مى شود; 4ـ مردم اعتماد خود را به رسانه هاى حامى حكومت از دست مى دهند و در نتيجه به رسانه هاى بيگانه رو مىآورند; 5ـ شايعه ها به سرعت بخش شده و مورد قبول قرار مى گيرند; 6ـ زمينه انفجار و شورش فراهم گشته و در نتيجه حكومت ساقط خواهد شد. ((به نقل از: عيسى ولايى, مبانى سياست در اسلام (تهران: سازمان چاپ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى, چاپ اول, 1377) ص 353 و 354.  
49. عبدالرحمن عالم, بنيادهاى علم سياست (تهران, نشرنى, چاپ دوم, 1375) ص 343.   
50. بهشتى سيد مظلوم امت, دفتر دوم, ص 650.  
51. همان, ص 651.  
52. او به تنهايى يك امت بود, دفتر نخست, ص 356.  
53. همان.  
54. او به تنهايى يك امت بود, دفتر نخست, ص 450 و 451. براى مطالعه نبوغ تشكيلاتى آيه الله بهشتى ر.ك: سيدحسين شفيعى دارابى, ((بهشتى, آئينه تمام نماى تشكيلات مكتبى)), بررسى مبانى فكرى آيه الله شهيد دكتر بهشتى (گزيده گفتارها و نوشتارهاى سمينار تبيين انديشه هاى آيه الله دكتر بهشتى) ـ (تهران: بقعه, چاپ اول, 1372) ص 159ـ162.  
55. بهشتى سيد مظلوم امت, دفتر دوم, ص 554.  
56. همان, ص 542.  
57. بهشتى, اسطوره اى بر جاودانه تاريخ, دفتر سوم, ص 1179.  
58. او به تنهايى يك امت بود, دفتر نخست, ص 423ـ426. در جايى ديگر, دكتر بهشتى افراد جامعه را به سه گروه تقسيم مى كند: گروه اول سراپا مومن به خط انقلاب و رهبرى آن مى باشد; گروه ديگر, با انقلاب و رهبرى آن موافقت ندارد, ولى خصومت هم ندارد, و گروه سوم, گروهى است كه به هر دليل عليه انقلاب خصومت و توطئه مى كند و دشمنى دارد. با گروه سوم بايد قاطعانه و با قهر انقلابى برخورد كرد; البته در آغاز به آنها نصيحت مى كنيم و از آنها مى خواهيم تا در ارزيابى درباره انقلاب و رهبرىاش تجديد نظر كنند. ((بهشتى, سيد مظلوم امت, دفتر دوم, ص 819)).  
59. بهشتى, اسطوره اى بر جاودانه تاريخ, دفتر سوم, ص 948.